گزارش

پس از کشته‌شدن دو شهروند ایتالیایی در حادثه پهپادی کویت، تهران اتهام‌ها را رد کرد و خواستار تحقیقات مشترک شد

کویت در مدار اتهام

موسی موحد: شامگاه پنجشنبه پنجم آذرماه، گزارش‌هایی درباره وقوع حمله پهپادی به یکی از مراکز حیاتی کویت منتشر شد؛ رخدادی که به‌سرعت ابعادی فراتر از یک حادثه امنیتی پیدا کرد و به موضوعی تازه در منازعات سیاسی و دیپلماتیک منطقه تبدیل شد. ارتش کویت در بیانیه‌ای مدعی شد نیروهای مسلح این کشور در همان روز تعدادی پهپاد را در حریم هوایی کویت شناسایی و با آنها مقابله کرده‌اند. در روایت رسمی کویت، یک مرکز حیاتی هدف حمله قرار گرفته و سقوط ترکش‌های ناشی از آن به زخمی‌شدن چهار نفر انجامیده است. در ادامه، خبرهایی درباره کشته‌شدن دو شهروند ایتالیایی در این حادثه منتشر شد و مقام‌های ایتالیایی نیز مرگ این دو نفر را تأیید کردند. جورجیا ملونی، نخست‌وزیر ایتالیا، اعلام کرد در جریان نشست شورای اروپا از خبر جان‌باختن دو شهروند این کشور در حمله‌ای در کویت مطلع شده است. او ضمن ابراز تأسف و همدردی با خانواده‌های قربانیان، حمایت خود را از مجروحان و خانواده‌های آنان اعلام کرد. اما جزئیات بیشتری از حادثه در روایت وزیر خارجه ایتالیا مطرح شد. آنتونیو تایانی در گزارشی به مجلس سنای این کشور گفت حدود ساعت دو بعدازظهر پنجشنبه، چند پهپاد تأسیسات نظامی کویت، از جمله یک مرکز رادار پدافند هوایی را هدف قرار داده‌اند. به گفته او، دو متخصص ایتالیایی شرکت تسلیحاتی راین‌متال در آن مرکز مشغول به کار بودند و در این حمله جان باختند. این روایت در حالی مطرح شد که شمار نیروهای نظامی ایتالیا در کویت، بنا بر توضیحات تایانی، به حدود ۱۰ نفر کاهش یافته است. وزیر دفاع ایتالیا نیز پیش‌تر در هشتم اکتبر، مجلس این کشور را از تصمیم برای انتقال نیروهای ایتالیایی از کویت و تأمین امنیت آنان در عربستان سعودی و برخی کشورهای دیگر مطلع کرده بود. با این حال، حضور دو متخصص ایتالیایی در مرکز مورد اشاره نشان می‌دهد کاهش حضور نظامی ایتالیا به معنای پایان فعالیت همه نیروها و کارکنان این کشور در تأسیسات کویت نبوده است. در این بین، میان روایت‌های منتشرشده از سوی کویت و ایتالیا نیز باید تمایز قائل شد. ارتش کویت از حمله به یک مرکز حیاتی و زخمی‌شدن چهار نفر بر اثر سقوط ترکش‌ها سخن گفته است، در حالی که وزیر خارجه ایتالیا جزئیات مشخص‌تری درباره هدف قرارگرفتن یک مرکز راداری و کشته‌شدن دو متخصص این کشور ارائه کرده است. آنچه تاکنون در روایت‌های رسمی برجسته شده، وقوع حادثه و تلفات انسانی آن است؛ اما انتساب مسئولیت حمله به ایران با تکذیب صریح تهران روبه‌رو شده و همچنان در کانون اختلاف روایت‌ها قرار دارد.

تکذیب تهران و پیشنهاد تحقیقات مشترک

در واکنش به اتهام‌های مطرح‌شده، ابوالفضل شکارچی، سخنگوی ارشد نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، ادعای ارتش کویت درباره حمله ایران به یکی از مراکز حیاتی این کشور را قاطعانه رد و تأکید کرد هیچ‌گونه عملیات نظامی یا تهاجمی از سوی نیروهای مسلح ایران در منطقه انجام نشده است. شکارچی همچنین با اشاره به آنچه سابقه اقدامات خصمانه آمریکا و رژیم اسرائیل و استفاده از عملیات پرچم دروغین خواند، این اتهام‌ها را پوششی برای تداوم اقدامات خصمانه و افزایش ناامنی در منطقه دانست. بنابراین موضع رسمی نیروهای مسلح ایران، نه پذیرش مسئولیت حادثه، بلکه رد کامل هرگونه دخالت در آن است. هم‌زمان، دستگاه دیپلماسی ایران نیز در تماس‌هایی جداگانه با مقام‌های کویتی و ایتالیایی، موضع تهران را منتقل کرد. عباس عراقچی، وزیر امور خارجه، عصر پنجشنبه با شیخ جراح جابر الاحمد الصباح، وزیر امور خارجه کویت، گفت‌وگو کرد. عراقچی در این تماس، ادعای حمله پهپادی ایران به کویت را قاطعانه رد و تصریح کرد جمهوری اسلامی هیچ‌گونه دخالتی در این حادثه نداشته است. او ضمن ابراز تأسف از تلفات انسانی و خسارات گزارش‌شده، آمادگی ایران را برای انجام تحقیقات مشترک با طرف کویتی به‌منظور روشن‌شدن ابعاد حادثه و شناسایی منشأ و عوامل دخیل در آن اعلام کرد. عراقچی همچنین در تماس تلفنی با آنتونیو تایانی، همتای ایتالیایی خود، از کشته‌شدن دو شهروند ایتالیا ابراز تأسف کرد و مراتب تسلیت و همدردی دولت و ملت ایران را به طرف ایتالیایی انتقال داد. او اتهام‌های مطرح‌شده علیه ایران را بی‌اساس خواند و بار دیگر تأکید کرد تهران هیچ نقشی در وقوع این حادثه نداشته است. پیشنهاد همکاری برای بررسی منشأ حمله و انجام تحقیقات مشترک با مشارکت ایران، کویت و ایتالیا نیز در همین چارچوب مطرح شد. وزیر خارجه ایران پس از این تماس‌ها در شبکه اجتماعی ایکس نوشت حادثه مشکوک است و به نظر می‌رسد بخشی از سناریویی از پیش طراحی‌شده برای شعله‌ورکردن جنگ باشد. او بار دیگر آمادگی کامل تهران را برای همکاری با کویت و ایتالیا به‌منظور روشن‌شدن علت وقوع حادثه اعلام کرد. سفارت جمهوری اسلامی ایران در رم نیز با انتشار بیانیه‌ای، ادعای نقش ایران در حمله پهپادی به یک مقر نظامی در کویت را قاطعانه رد کرد و درباره تحرکاتی که به گفته این سفارت با هدف گسترش دامنه درگیری‌ها در منطقه صورت می‌گیرد، هشدار داد.

موج واکنش‌های منطقه‌ای و روایت‌های رقیب

در سوی دیگر، واکنش‌های منطقه‌ای به این حادثه با موضع ایران تفاوت داشت. وزیر خارجه کویت در تماس تلفنی با همتای ایتالیایی خود، ضمن ابراز همدردی با دولت و ملت ایتالیا، طی ادعایی بدون سند این حمله را «تجاوز شنیع» منتسب به ایران توصیف و آن را محکوم کرد. عربستان سعودی نیز خواستار توقف فوری حملات منتسب به ایران شد و اعلام کرد تهران را مسئول پیامدهای این اقدامات می‌داند. بحرین از شورای امنیت سازمان ملل خواست ایران را پاسخ‌گو و از تهران خواست خسارات واردشده را جبران کند. قطر هشدار داد تکرار حملات علیه کویت می‌تواند تلاش‌های دیپلماتیک برای کاهش تنش‌های منطقه‌ای را تضعیف کند. امارات متحده عربی، سوریه و اردن نیز این حمله را محکوم و آن را نقض حاکمیت کویت توصیف کردند. در سطح اروپا نیز اورزولا فون در لاین، رئیس کمیسیون اروپا، در واکنش به کشته‌شدن دو شهروند ایتالیایی در کویت خواستار افزایش فشار بر تهران شد. او امنیت کشورهای حاشیه خلیج فارس را دارای ارتباط مستقیم با امنیت اروپا دانست. این موضع‌گیری‌ها در شرایطی صورت گرفت که اتهام انتساب حمله به ایران از سوی مقام‌های ایرانی رد و تهران خواستار بررسی مشترک منشأ حادثه شده است.

پای اوکراین در میان است؟

در کنار این واکنش‌ها، خبرگزاری فارس نیز روایتی متفاوت درباره عاملان احتمالی حمله مطرح کرد. این خبرگزاری به نقل از یک منبع امنیتی مدعی شد حمله پهپادی به کویت از سوی اوکراین انجام شده و عناصر اوکراینی شبکه‌ای عملیاتی متشکل از هزاران پهپاد و ریزپرنده را در برخی کشورهای منطقه، از جمله اقلیم کردستان عراق، مستقر کرده‌اند. در این گزارش ادعا شده است اطلاعات مربوط به کشورهای میزبان و ابعاد این شبکه محفوظ است، اما تهران بر تحرکات کی‌یف اشراف دارد و این اقدامات را بخشی از تحرکات خصمانه اروپا علیه ایران می‌داند. با این حال، فارس برای اثبات این ادعاها سند یا مدرکی منتشر نکرده و این روایت در حد ادعای مطرح‌شده از سوی یک منبع ناشناس باقی مانده است. در گزارش فارس همچنین گفته شده برخی رسانه‌های ضدایرانی پس از حمله تلاش کرده‌اند مسئولیت آن را متوجه نیروهای ایرانی کنند؛ ادعایی که در کنار تکذیب رسمی نیروهای مسلح و طرح احتمال عملیات پرچم دروغین از سوی شکارچی قرار می‌گیرد. در مقابل، مقام‌های کویتی و ایتالیایی روایت خود را درباره انتساب حمله به ایران مطرح کرده‌اند و شماری از دولت‌های منطقه و اروپا نیز بر مبنای همین انتساب واکنش نشان داده‌اند.

ادامه در صفحه ۳

واکاوی ابعاد و معادلات محاصره دریایی ایران، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های پیش‌روی تهران و سناریوهای احتمالی برای شکستن آن در گفت‌وگو با علم صالح

آزمون عبور

صالح: بی‌اثرکردن محاصره می‌تواند به شکستن آن منجر شود



عکس: عباس کوثری، شرق

عبدالرحمن فتح‌الهی: محمدباقر قالیباف، رئیس مجلس و مذاکره‌کننده ارشد ایران، در اظهاراتی به تاریخ دوم آذرماه اعلام کرد «شکستن محاصره از راه نظامی راه‌هایی دارد که ان‌شاءالله در آینده نزدیک پیش می‌بریم». او هم‌زمان تأکید کرد نه دیپلماسی به‌تنهایی قادر به رفع سایه جنگ است و نه صرفا جنگیدن؛ بلکه هر دو ابزار باید در خدمت دستیابی به بازدارندگی قرار گیرند. یک روز بعد، محسن رضایی، دبیر شورای عالی امنیت ملی نیز طی پیامی در شبکه ایکس عنوان کرد «نیروهای مسلح و تمام ارکان حاکمیت، با عزمی راسخ مصمم هستند که این محاصره را در هم بشکنند و به هرگونه تجاوز جدید، با تمام قوا پاسخ دهند». هم‌زمانی این دو موضع، به فاصله چند روز پس از ادعای تکذیب‌شده اعزام ۱۴ نفتکش برای شکستن محاصره، از برجسته‌شدن این مسئله (محاصره) در محاسبات سیاسی و امنیتی تهران حکایت دارد. اظهارات رئیس مجلس و دبیر شعام را می‌توان نشانه عبور از مرحله تأکید صرف بر هزینه‌سازی محاصره و حرکت به سمت طرح صریح‌تر گزینه مقابله با آن دانست. با این حال، میان اعلام اراده سیاسی و امکان تحقق میدانی آن، فاصله‌ای تعیین‌کننده وجود دارد. زمانی که قیمت نفت به محدوده ۱۲۰ دلار رسیده بود، اهرم تنگه هرمز از منظر تهران می‌توانست ابزار مؤثری برای تحمیل هزینه به طرف مقابل تلقی شود. اکنون که قیمت‌ها به زیر صد دلار رسیده، این پرسش جدی‌تر شده است که آیا این اهرم همچنان به‌تنهایی قدرت تغییر معادله را دارد یا تهران به ابزار مکملی نیازمند است؟ لذا شکستن محاصره صرفا عبور چند نفتکش نیست؛ آزمونی پیچیده در عرصه نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک است. تهران ممکن است ظرفیت برهم‌زدن معادلات موجود را داشته باشد، اما مسئله اساسی، چگونگی این اقدام و توان مدیریت پیامدهای آن است. خطر آنجاست که تلاش برای خروج از بن‌بست دریایی، خود به نقطه آغاز بحرانی گسترده‌تر تبدیل شود. از همین منظر، در گفت‌وگویی با دکتر علم صالح، پژوهشگر علوم سیاسی و روابط بین‌الملل و دانش‌آموخته مقطع دکترای دانشکده سیاست و مطالعات بین‌الملل دانشگاه لیدز بریتانیا، به واکاوی ابعاد و معادلات محاصره دریایی ایران، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های پیش‌روی تهران و سناریوهای احتمالی برای شکستن آن پرداخته‌ایم. صالح که سابقه تدریس در دانشگاه‌های لنکستر، اکستر، دورهام، لیدز و برادفورد را در کارنامه دانشگاهی خود دارد، در حال حاضر مدرس ارشد افتخاری مطالعات ایران در مرکز مطالعات عربی و اسلامی دانشگاه ملی استرالیاست. ازجمله آثار شناخته‌شده او می‌توان به کتاب Ethnic Identity and the State in Iran (هویت قومی و دولت در ایران، ۲۰۱۳) و The Strait of Hormuz and Iran's Active Deterrence Strategy (تنگه هرمز و راهبرد بازدارندگی فعال ایران، ۲۰۲۵) اشاره کرد.

●●●

هفته گذشته ادعاهایی درباره اجرای عملیاتی با استفاده از ۱۴ نفتکش برای شکستن محاصره مطرح شد که در نهایت مشخص شد این ادعا از یک اقدام تبلیغاتی و نوعی فضاسازی رسانه‌ای فراتر نرفت. اما در همین حال، محسن رضایی، دبیر شعام و محمدباقر قالیباف، رئیس مجلس، بر ضرورت قطعی شکستن محاصره تأکید و مشخصا راهکار نظامی را برای تحقق این هدف مطرح کرده‌اند. حالا سؤال مشخص من این است که زمانی که قیمت نفت به حدود ۱۲۰ دلار رسیده بود، ایران به سمت شکستن محاصره حرکت نکرد، اما اکنون که قیمت نفت تا ۸۰ دلار هم پایین‌تر آمده، برخی معتقدند کارکرد این اهرم تا حدودی از میان رفته و به همین دلیل باید به سمت شکستن محاصره حرکت کرد. آیا کاهش قیمت نفت به این محدوده، نشانه‌ای از تضعیف کارکرد اهرم تنگه هرمز است و ضرورت اقدام برای شکستن محاصره را ایجاب می‌کند؟

نخست اینکه تصور می‌کنم قیمت نفت امروز به حدود ۹۵ یا ۹۶ دلار رسیده است.

جناب صالح، تصور تهران از کارت تنگه هرمز نفت ۲۰۰دلاری بود، نه نفت در کانال ۸۰ یا به قول شما ۹۰دلاری و...

البته این مسئله چندان اهمیت ندارد. به نظر من، آنچه در حال وقوع است، بسیار فراتر از این مسائل است.

چطور؟

در موضوع محاصره، باید میان دو مفهوم تمایز قائل شد؛ یکی شکستن محاصره و دیگری خنثی‌سازی یا بی‌اثرکردن آن. این دو مفهوم تفاوت‌های اساسی‌ای با یکدیگر دارند. به نظر می‌رسد راهبردی که ایران در پیش گرفته، بر این مبناست که صرفا تحمل محاصره و انتظار برای تغییر رفتار آمریکا کافی نیست. از این‌رو، تهران به این جمع‌بندی رسیده است که باید فشارهای میدانی و هزینه تداوم تشدید محاصره ایران بر طرف آمریکایی افزایش یابد. انفجار نفتکش‌ها توسط مین‌های دریایی، هدف قراردادن منافع و مراکز آمریکایی در منطقه که این روزها شاهد آن هستیم و مجموعه اقداماتی از این دست، همگی در راستای انتقال هزینه‌های مضاعف این بحران به طرف مقابل، به‌ویژه آمریکا و در مجموع برگزارکنندگان این محاصره صورت می‌گیرد.

راهگشا خواهد بود؟ چون تا اینجا که تغییر معادلات محاصره را ندیده‌ایم و...

آنچه ایران در حال انجام آن است، نوعی «بازدارندگی فعال» است. بازدارندگی فعال صرفا به معنای جلوگیری از شکل‌گیری تهدید خارجی نیست، بلکه در این مورد به معنای افزایش چشمگیر هزینه‌های چنین رفتاری برای طرف مقابل است. ایران در این ۹ ماه توانسته است هزینه‌های درخور توجهی به طرف مقابل تحمیل کند؛ چه از طریق ایجاد شکست‌های سیاسی، چه با جلوگیری از تحقق اهداف طرف مقابل، چه با طولانی‌کردن این رویارویی و چه از طریق گسترش جغرافیایی دامنه آن. مجموعه این اقدامات موجب شده است آمریکا با هزینه‌های ناشی از طولانی‌شدن چنین رویارویی مواجه شود. بنابراین، منطق تهران در این زمینه، انتقال هزینه‌های بحران به طرف آمریکایی است. از نگاه ایران، محاصره نباید به ابزاری کم‌هزینه برای آمریکا تبدیل شود.

حرف شما درست، ولی سؤالم این است که با افزایش هزینه محاصره برای آمریکا از سوی تهران، در نهایت محاصره شکسته می‌شود؟

البته این مسئله لزوما به معنای شکست آمریکا نیست. همان‌طور که اول بحث گفتم، میان اینکه بخواهیم محاصره را بشکنیم و اینکه آن را ناکارآمد و بی‌اثر کنیم، تفاوت وجود دارد.

آخر محاصره بی‌اثر هم نشده است؛ شما اوضاع معیشت، سفره مردم و نرخ ارز و طلا را که آسانسوری بالا می‌رود، ببینید!

منظور من از بی‌اثرکردن محاصره نیز این نیست که وضعیت اقتصادی ایران، نرخ تورم یا قیمت ارز در کشور ثابت بماند؛ مقصود این است که طرف مقابل به این نتیجه برسد که راه‌حل دیپلماتیک می‌تواند گزینه مناسب‌تری باشد. اجازه بدهید این مسئله را بیشتر توضیح بدهم. به نظر من، منطق ایران این است که محاصره نباید برای طرف مقابل کم‌هزینه باشد. این راهبرد البته می‌تواند دو سوی متفاوت داشته باشد؛ از یک سو، ممکن است در محاسبات واشینگتن بازدارندگی ایجاد کند و از سوی دیگر، خطر محاسبه اشتباه را افزایش دهد و به تنشی کنترل‌نشده یا حتی جنگی گسترده منجر شود.

این همان وضعیتی است که اکنون با آن مواجه هستیم. از طرف دیگر، آمریکا نیز با توجه به تجربه ۹ ماه گذشته، به این نتیجه رسیده است که نتوانسته به اهداف خود آن‌گونه که انتظار داشت، دست پیدا کند. اهدافی همچون تغییر نظام، شکست نظامی ایران، بازگشایی تنگه هرمز و ایجاد ناامنی داخلی در کشور، هیچ‌یک محقق نشده‌اند. همچنین آمریکا نتوانسته است به مجموعه شروط و اهدافی که در نظر داشت، دست یابد. با وجود این، واشینگتن ممکن است همچنان محاصره و فشارهای اقتصادی و نظامی را در مقایسه با ورود به یک جنگ گسترده، گزینه‌ای کم‌هزینه‌تر ارزیابی کند. محاسبات آمریکا بر این مبناست که بدون پرداخت هزینه‌های سنگین یک جنگ تمام‌عیار، تهران را به تغییر محاسبات و سیاست‌های خود وادار کند.

مشکل اینجاست که آیا فشار حداکثری لزوما به عقب‌نشینی حداکثری منجر می‌شود؟

خیر. فشار حداکثری لزوما به عقب‌نشینی حداکثری منجر نمی‌شود. این مسئله دقیقا به همان راهبرد و استراتژی ایران بازمی‌گردد که در ابتدا به آن اشاره کردم؛ یعنی ایران نیز به این جمع‌بندی رسیده است که صرفا تحمل محاصره امکان‌پذیر نیست و باید برای تغییر محاسبات طرف مقابل اقدام کند. در اینجا می‌خواهم از اصطلاحی استفاده کنم که پیش‌تر کمتر با این صورت‌بندی درباره آن صحبت شده است. ما مفهومی به نام «معمای امنیتی» یا Security Dilemma داریم. در معمای امنیتی، هنگامی که یک بازیگر به قدرت بیشتری دست پیدا می‌کند، بازیگر مقابل، این افزایش قدرت را تهدیدی علیه خود تلقی می‌کند و در واکنش می‌کوشد قدرت خود را افزایش دهد. این اقدام نیز به نوبه خود احساس ناامنی طرف مقابل را تشدید می‌کند و او را به تقویت بیشتر توانمندی‌هایش سوق می‌دهد. به این ترتیب، دو بازیگر وارد چرخه‌ای از افزایش تنش‌های امنیتی می‌شوند.

در مورد ایران، موضوع فقط معمای امنیتی است؟

در موضوع خاص ایران، به نظر من مسئله صرفا معمای امنیتی نیست؛ با چیزی مواجه هستیم که من آن را «معمای پیروزی» می‌نامم.

به چه معنا؟

معمای پیروزی از این جهت مطرح می‌شود که هر دو طرف ایران و آمریکا به دنبال پیروزی هستند، اما تعریف آنها از پیروزی چنان متفاوت و حداکثری است که دستیابی به یک توافق سیاسی را بسیار دشوار می‌کند. از یک سو، واشینگتن می‌خواهد بدون آنکه امتیازاتی به تهران بدهد، به نتیجه مطلوب خود برسد و خود را پیروز این تقابل بداند. از سوی دیگر، تهران نیز نمی‌تواند صرفا با بقا و مقاومت در برابر فشارهای آمریکا، لزوما خود را پیروز اعلام کند. به همین دلیل، در اینجا با نوعی معمای پیروزی مواجه هستیم که در آن، تعاریف متفاوت دو طرف از پیروزی، امکان دستیابی به فضای مصالحه را محدود می‌کند. در نتیجه، هر دو طرف برای تحمیل تعریف خود از پیروزی تلاش بیشتری می‌کنند و همین مسئله موجب افزایش هزینه‌های نظامی و اقتصادی می‌شود. به نظر من، این همان مسئله‌ای است که در شرایط کنونی بیش از هر چیز باید مورد توجه قرار گیرد. اگر بخواهم از یک اصطلاح برای توصیف وضعیت فعلی استفاده کنم، آن اصطلاح «معمای پیروزی» است؛ معمایی که خود به ایجاد بن‌بست منجر می‌شود. این معما زمانی شکل می‌گیرد که هزینه پیروزی از هزینه مصالحه بیشتر شود. در چنین شرایطی، نه می‌توان به راه‌حل‌های نظامی و اقتصادی متوسل شد و نه امکان دستیابی به یک راه‌حل دیپلماتیک به‌سادگی فراهم می‌شود. در عرصه دیپلماسی نیز تهران می‌خواهد نشان دهد که مذاکره در شرایط فشار و محاصره را نمی‌پذیرد. این در حالی است که آمریکا رویکرد خود را عمدتا بر فشارهای نظامی و اقتصادی استوار کرده است. تهران به دنبال توافقی است که متضمن رفع محدودیت‌ها و به رسمیت شناخته‌شدن ملاحظات و دغدغه‌های امنیتی آن باشد. با این حال، صرف افزایش هزینه‌ها برای آمریکا، بدون ارائه چشم‌اندازی روشن برای خروج از بحران، کافی نیست. به همین دلیل، در این مرحله، من مسئله اصلی را رقابت بر سر اراده و تحمل هزینه‌ها می‌دانم. در اینجا وارد مقولاتی می‌شویم که فراتر از برداشت سنتی ما از امنیت، قدرت و پیروزی هستند. به این معنا که مؤلفه‌هایی همچون زمان، بردباری و مقاومت اهمیت پیدا می‌کنند. همچنین، درک متقابل طرفین از اینکه کدام‌یک زودتر عقب‌نشینی خواهد کرد، اهمیت اساسی دارد. هرگونه ابراز ضعف نیز می‌تواند در محاسبات طرف مقابل تأثیرگذار باشد.

نهایت این معمای پیروزی به سود کدام طرف خواهد بود؟

در نهایت، این رویارویی صرفا به مؤلفه‌های عینی و ملموس محدود نمی‌شود، بلکه وارد حوزه مؤلفه‌های ذهنی و روانی نیز شده است؛ موضوعی که پیچیدگی این تقابل را دوچندان می‌کند. بنابراین، به نظر من، خطر اصلی این است که هر دو طرف تصور کنند طرف مقابل زودتر عقب‌نشینی خواهد کرد. از یک سو، آمریکا ممکن است تصور کند اگر قیمت دلار در ایران همین‌طور افزایش پیدا کند، تهران ناگزیر به عقب‌نشینی خواهد شد. از سوی دیگر، ایران نیز ممکن است بر این تصور باشد که اگر قیمت نفت افزایش یابد، طرف مقابل عقب‌نشینی خواهد کرد.

اینها درست، پیروز معمای پیروزی کیست؟

اینجا ما طرف پیروز نداریم.

چرا؟

چون این نوع برداشت‌ها خطرناک هستند؛ زیرا همین محاسبات می‌توانند زمینه‌ساز شکل‌گیری یک جنگ گسترده دیگر شوند؛ جنگی که حتی ممکن است هیچ‌یک از دو طرف از ابتدا خواهان وقوع آن نباشند. به اعتقاد من، اکنون واقعا در چنین فضایی قرار داریم.

در ابتدای بحث به تمایز میان دو مفهوم «شکستن محاصره» و «بی‌اثرکردن محاصره» اشاره کردید. در همین ارتباط، مهدی محمدی، مشاور رئیس مجلس، مطرح کرده است علاوه بر آمریکا، کشورهایی همچون بحرین و کویت نیز در مسئله محاصره دریایی ایران با آمریکا همکاری و مشارکت دارند. با توجه به تخصص شما در معادلات جهان عرب و ترتیبات امنیتی منطقه، ارزیابی‌تان از تحولات اخیر چیست؟ آیا می‌توان گفت کریدور یا دالان جنوبی تنگه هرمز، با محوریت و کنترل عمان، عملا در حال تثبیت کارکرد خود است؟ اگر چنین باشد، آیا اقداماتی نظیر عملیات مین‌گذاری دریایی و انفجار برخی نفتکش‌ها، که گاه مسئولیت آنها به ایران نسبت داده می‌شود، حملات مکرر به بحرین و کویت و... می‌تواند مابازایی مؤثر برای خنثی‌سازی و بی‌اثرکردن کارکرد این کریدور جنوبی باشد؟

این مسئله به عامل زمان بستگی دارد. موضوع صرفا این نیست که شما طی یک هفته، دو هفته یا یک ماه چند کشتی را هدف قرار داده‌اید، چند کشتی از تنگه عبور کرده‌اند یا چند میلیون بشکه نفت از منطقه خارج شده است. بحث من دقیقا بر سر همین مسئله زمان است. اگر این وضعیت ادامه پیدا کند و ایران بتواند فشارهای خود را برای مدت طولانی حفظ کند، تأثیرات آن قطعا برای اقتصاد جهانی، اقتصاد آمریکا، امنیت منطقه، اقتصاد کشورهای منطقه و در نهایت اقتصاد جهانی بسیار سنگین خواهد بود. فرض کنید میانگین قیمت نفت برای مدتی طولانی در محدوده ۱۰۰ دلار قرار بگیرد. اگر این وضعیت برای چند ماه ادامه یابد، جهان با مشکلات فراوانی مواجه خواهد شد و این مسئله می‌تواند تأثیرات بسیار گسترده‌ای بر ساختار اقتصاد جهانی برجای بگذارد. نکته دیگر اینکه شما نام بحرین و کویت را مطرح کردید. به نظر من، این موضوع بیشتر در چارچوب مباحث گفتمانی و امنیتی قابل بررسی است و در مقایسه با مؤلفه‌های اصلی راهبردی، بخش محدودتری از معادله را تشکیل می‌دهد. البته به این معنا نیست که اهمیت ندارد، اما نباید آن را با مسائل اصلی و تعیین‌کننده راهبردی یکسان دانست. به هر حال، ایران احتمالا تلاش خواهد کرد نام این کشورها را نیز در فهرست طرف‌های مرتبط با محاصره قرار دهد. با این حال، واقعیت این است که این کشورها اساسا پیش از جنگ، نه با ایران مشکلی داشتند و نه ایران با آنها اختلافی از این جنس داشت که نهایتا حملات مکرر را شاهد باشیم.

جناب صالح، رُک بپرسم کارایی کارت تنگه از دست رفته است؟

پاسخ صریح بله یا خیر من نمی‌تواند گویای معادلات تنگه هرمز باشد. آنچه اتفاق افتاده، معادلات و ترتیبات امنیتی منطقه را به‌شدت دگرگون کرده است؛ به‌گونه‌ای که دیگر نمی‌توان از وجود یک نظم و قاعده ثابت در این زمینه سخن گفت. نه اینکه اساسا هیچ قاعده‌ای وجود نداشته باشد، بلکه قواعد و الگوهای حاکم بر این وضعیت می‌توانند تغییر کنند. برای مثال، گزارش‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه کشتی‌های قطری با عبور از مسیر موردنظر، از سوی ایران اجازه عبور یافته‌اند. هندی‌ها و چینی‌ها هم همین‌طور و...؛ بنابراین، اینکه برخی کشتی‌ها از تنگه عبور می‌کنند، لزوما به این معنا نیست که ایران نتوانسته است مانع عبور آنها شود یا توانایی هدف قراردادنشان را نداشته، بلکه ممکن است اساسا تصمیمی برای هدف قراردادن آنها نگرفته باشد. نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، تغییر ماهیت و الگوی رفتاری ایران در تنگه هرمز است. پیش از این، الگوی اقدام ایران بیشتر بر آسیب‌رساندن به نفتکش‌ها متمرکز بود، اما اکنون شاهد اقداماتی هستیم که می‌توان از آنها به عنوان نابودی نفتکش‌ها یاد کرد. اگر این روند ادامه پیدا کند، در نهایت ممکن است در آینده با کمبود یا کاهش تعداد نفتکش‌های در دسترس مواجه شویم.

کریدور جنوبی تنگه هرمز از سواحل عمان، معادله را علیه ایران برنگردانده است؟

نکته‌ای که مسئله‌ای مهم است، هزینه‌های عبور کشتی‌هاست. حتی اگر یک نفتکش بتواند بدون هیچ‌گونه مشکلی از تنگه هرمز و فرضا از مسیر کریدور جنوبی و در مجاورت سواحل عمان عبور کند، باز هم هزینه‌های بیمه و هزینه‌های انتقال آن‌قدر بالاست که در نهایت آثار خود را بر اقتصاد جهانی بر جای خواهد گذاشت. ایران دقیقا بر همین مسئله تمرکز کرده و در حال مانوردادن بر آثار اقتصادی این وضعیت در سطح اقتصاد جهانی است.

با توجه به تفکیکی که میان شکستن محاصره و بی‌اثرکردن آن قائل شدید، می‌خواهم به مواضع اخیر برخی مقامات درباره ضرورت حرکت به سمت شکستن محاصره بازگردم. هفته گذشته نیز ادعاهایی درباره اعزام نفتکش‌ها و تلاش برای عبور آنها از محاصره مطرح شد که در نهایت تکذیب شد. اما نکته این است که حتی به قول محسن رضایی و محمدباقر قالیباف، ایران واقعا به سمت شکستن محاصره گام بردارد، آیا شکستن محاصره الزاما به معنای بی‌اثرکردن آن است؟

اتفقا من موضوع را برعکس می‌بینم.

چطور؟

این‌گونه توضیح بدهم که اتفاقا «بی‌اثرکردن محاصره می‌تواند به شکستن آن منجر شود»؛ البته به شرطی که ایران بتواند از نظر زمانی، برای مدت طولانی‌تری مقاومت و پایداری کند. آمریکا از طریق محاصره به ایران فشار وارد می‌کند و ایران نیز از طریق تنگه هرمز به آمریکا فشار می‌آورد. مسئله اصلی این است که کدام‌یک از دو طرف می‌تواند تأثیرگذاری خود را برای مدت طولانی‌تری حفظ کند و از بردباری و تحمل بیشتری برخوردار باشد. مثلی وجود دارد که به نظرم دقیقا گویای همین وضعیت است. البته آن را صرفا برای روشن‌ترشدن موضوع بیان می‌کنم؛ دو نفر انگشت یکدیگر را گاز می‌گیرند و بالاخره یکی از آنها زودتر شروع به فریادزدن می‌کند. کسی که زودتر فریاد بزند، بازنده است.

پس می‌توان وضعیت کنونی تقابل ایران و آمریکا را با مفهوم «بازی جوجه» یا Chicken Game در نظریه بازی‌ها توضیح داد؟ به بیان دیگر، آیا دو طرف در شرایطی قرار گرفته‌اند که هرکدام انتظار دارند طرف مقابل زودتر عقب‌نشینی کند و حاضر نیستند نخستین طرفی باشند که از مواضع خود کوتاه می‌آید؟

بله، به نظر من بازی‌های مختلفی در حال وقوع است، اما این وضعیت بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی است که صرفا بتوان آن را با یک بازی جوجه توضیح داد. من جنگ ایران و آمریکا را تقابلی بسیار چندلایه می‌دانم؛ تقابلی که در آن، هر دو طرف از راهبردهای مختلفی استفاده می‌کنند که این راهبردها هم با یکدیگر ارتباط دارند و هم در مواردی در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند. اگر فرصت باشد، می‌توانم کمی توضیح بدهم چرا معتقدم این جنگ ماهیتی چندلایه دارد. اساسا اعتقاد من این است که این جنگ درباره پروژه اتمی، نفوذ منطقه‌ای و حتی موشک‌های ایران نبود. مسئله اصلی، تحولاتی است که در سطح نظام بین‌الملل در حال وقوع است و جایگاه ایران به عنوان کشوری است که می‌تواند معادله قدرت میان آمریکا و بلوک شرق، به‌ویژه چین، را تغییر دهد.

ایران کشوری است که توانایی تأثیرگذاری بر این معادله را دارد. اگر ایران در اردوگاه چین قرار بگیرد، می‌تواند در بلندمدت تأثیرات منفی قابل توجهی بر سیاست‌های راهبردی آمریکا برجای بگذارد. در مقابل، اگر کشوری همسو با آمریکا باشد، می‌تواند موازنه قدرت را به سود غرب و به‌ویژه ایالات متحده تغییر دهد. از این منظر، هدف آمریکا دستیابی به ایرانی بود که در چارچوب منافع و سیاست‌های این کشور قرار بگیرد؛ هدفی که می‌توانست از طریق تغییر نظام نیز دنبال شود. در مقابل، هدف اسرائیل بیشتر ماهیتی منطقه‌ای داشت؛ شکل‌گیری خاورمیانه‌ای که در آن، اسرائیل تنها قدرت مسلط منطقه باشد و نظمی با محوریت اسرائیل بر منطقه حاکم شود. بنابراین، دو کشوری که به ایران حمله کردند، اگرچه در تلاش برای همسوکردن ایران با خود اهداف مشترکی داشتند، انگیزه‌ها و محاسبات متفاوتی را دنبال می‌کردند. هدف آمریکا، تغییر معادله قدرت در سطح جهانی و تقویت موقعیت خود در برابر چین بود؛ در حالی که هدف اسرائیل، تغییر موازنه قدرت در سطح منطقه و ایجاد نظمی با محوریت خود در خاورمیانه بود. از این رو، من وارد بحث‌هایی از این دست نمی‌شوم که فلان وزیر خارجه ما چه گفته یا فلان مقام چه موضعی اتخاذ کرده است. به نظر من، اینها مباحثی جزئی هستند و ارتباط مستقیمی با مسئله اصلی این جنگ ندارند.

این جنگ بر اساس محاسبات اشتباه آغاز شد و دقیقا به همین دلیل، طرف مقابل نتوانست به اهداف خود دست پیدا کند. اما همین ناکامی در تحقق اهداف می‌تواند بسیار خطرناک‌تر باشد؛ زیرا آمریکا به عنوان یک امپراتوری وارد جنگ با ایران شده است و ایران نیز دست‌کم در شرایط کنونی، خود را در جایگاه و سطح یک قدرت بزرگ می‌بیند. به همین دلیل است که تأکید می‌کنم مسئله صرفا تعداد موشک‌ها، بمب‌ها، کشتی‌هایی که از تنگه عبور کرده‌اند یا تعداد ماه‌هایی نیست که این جنگ به طول انجامیده است. مسئله اصلی، وجود دو برداشت کاملا متفاوت در تهران و واشینگتن از ماهیت این رویارویی است.

ادامه در صفحه ۳